

**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**14010929**

**موضوع**: نکات روشی در توحید مختلفات /زکات منذور الصدقه /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

# ذکر برخی از نکات روشی در توحید مختلفات با تطبیق در بحث علی بن السندی

بحث در این باره بود که برای بررسی اتحاد یا عدم اتحاد علی بن السندی و علی بن اسماعیل، از چه روشی باید استفاده کرد؟

## نکته اول روشی: مدّ نظر داشتن عناوین مرتبط

بیان شد: در بررسی اتحاد دو راوی گاهی باید عناوین مرتبط را نیز دنبال کرد. مانند بحث اتحاد جعفر بن محمد بن قولویه و جعفر بن محمد بن مسرور که باید دو عنوان علی بن محمد بن جعفر بن موسی بن مسرور و علی بن محمد بن قولویه را نیز مدّ نظر داشت. در شرح حال جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه در رجال نجاشی و علی بن محمد بن جعفر بن موسی بن مسرور، تعبیر «یلقّب ابوه ممله» و «یلقّب ابوه مسلمه» وجود داشت. «مسلمه» اسم است و جزو القاب نیست. این احتمال که «مسلمه» محرّف «ممله» باشد، طبیعی است. اساسا این که پدر این دو عنوان لقب های خاصی دارند که شبیه به هم است و می تواند محرّف یکدیگر باشد، می تواند برای اثبات وحدت کمک کند.

البته خود «ممله» هم نوعی اسم است و ظاهرا همان «محمّد» به لهجه محلّی است. «محمّد» در لهجه های محلی به صورت «مموله» «ممله» «متّویه» «ممّویه» به کار می رود اما به دلیل نامأنوس بودن این اسم ها، خیلی از مواقع تصوّر می شده که اینها لقب هستند. مانند علّان کلینی که در برخی از کتب لغت درباره «علّان» نوشته: «علّان لقب جماعه اسمهم علیّ» این تعبیر اشتباه است و «علّان» همان «علی» است ولی در گویش محلّی. مرحوم آقای بروجردی تعبیری دارند که «علّان معجم علی» به این معنا که تلفّظ فارسی «علی»، «علّان» است. هر چند این تعبیر دقیق نیست اما توجه خوبی است. زیرا در فارسی به طور کلی به «علی» «علّان» گفته نمی شود و در لهجه محلّی خاصی به «علی» «علّان» گفته می شود. به خصوص در قم، تغییرات اسامی زیاد است. مانند «علی بن محمد بن علی بن سعد القزدانی» که گاهی به صورت «علّویه بن متّویه» گفته شده و این دو یکی هستند. همچنین مانند «محمد» در لهجه عراقی کنونی «حمّودی» گفته می شود.

پیش از ایشان در مقدّمه ابن صلاح تعبیر دقیق تری آمده است:

ذلك من تغيير العامة للأسامي وكَسْرِهم لها في زمانِ صغرِ المسمَّى أو نحو ذلك. كما لو قالوا في " عليٍّ ": علان، وفي " أحمد بن يوسف السلمي " وغيره: حمدان، وفي " وهب بن بقية الواسطي ": وهبان. والله أعلم.[[1]](#footnote-1)

تعبیر ابن صلاح از تعبیر مرحوم آقای بروجردی دقیق تر است. ایشان بیان می کند این تغییرات برای بچه ها صورت می گرفته است. مانند «حمودی» که بیشتر به بچه ها گفته می شود. در این تغییرات نوعی تحبیب است مانند تصغیر تحبیب.

این تبدیلات شیوع زیادی دارد. به هر حال در «یلّقب ابوه ممله» اشتباه وجود دارد و تصور شده که لقب است، اما در «مسلمه» احتمال چنین اشتباهی نمی رود و به احتمال زیاد «مسلمه» در عبارت نجاشی مصحّف همان «ممله» است. در فارسی کنونی «محمد علی» را «ممله» می گویند اما در فارسی قدیم «محمد» را «ممله» می گفتند. اسامی دیگری نیز در گویش های محلی دچار تغییر می شود مانند «اسماعیل» که «اسی» گفته می شود یا «ابراهیم» که «ابی» گفته می شود که این نوع تغییرات که شکستن اسم بوده در قدیم نیز وجود داشته اما با زمان کنونی تفاوت هایی داشته است.

## نکته دوم روشی: مدّ نظر داشتن تعداد روایات نه صرف عناوین

بحث درباره چگونکی اثبات وحدت یا تعدّد علی بن اسماعیل و علی بن السندی بود. مرحوم آقای خویی برای وحدت فرمودند: علی بن اسماعیل و علی بن السندی دو راوی متحد و پنج شیخ مشترک دارند. سپس مناقشه کردند که در مقایسه راویان و مشایخ اختصاصی این دو عنوان با راویان و مشایخ مشترک، اختصاصی ها بیشتر است.

در جلسه گذشته توضیحات موردی داده شد که برخی از آنها باید دقیق تر شود. این نکته را نیز باید ضمیمه کرد که در مشایخ مشترک این دو عنوان، محمد بن اسماعیل واقع شده بود. باید بررسی کرد که آیا محمد بن اسماعیل شیخ علی بن اسماعیل و محمد بن اسماعیل شیخ علی بن السندی متحّد هستند یا مختلف هستند؟ به نظر می رسد هر دو محمد بن اسماعیل، محمد بن اسماعیل بن بزیع است و این دو متحّد هستند.

در جلسه گذشته اینگونه بیان شد که علاوه بر تعداد مشایخ و راویان، باید تعداد تکرار عناوین را نیز مدّ نظر داشت. البته بیان شد: در نظر گرفتن تعداد تکرار عناوین در بحث علی بن اسماعیل و علی بن السندی، پرسش هایی را به همراه دارد که باید در جایگاه خویش درباره آن صحبت کرد.

## نکته سوم روشی: نقل مضامین روایی خاص از دو عنوان

بیان شد: روش دیگری غیر از این روشی که مرحوم آقای خویی دنبال کرده است، وجود دارد. البته موادّ خام این دو روش یکی است اما می توان بحث را به گونه دیگری پیگیری کرد. این روش در بحث رجالی دیگری تطبیق می شود و سپس در بحث اتحاد علی بن السندی و علی بن اسماعیل تطبیق می شود.

### تطبیق روش در بحث اتحاد مسعده بن صدقه و مسعده بن زیاد

بحثی درباره اتحاد مسعده بن صدقه و مسعده بن زیاد وجود دارد. بنده رساله مفصّلی درباره این موضوع نوشتم که بیش از بیست سال قبل منتشر شده است. در آنجا یکی از شواهد برای وحدت این دو عنوان اینگونه بیان شده که هفت روایت وجود دارد که هم مسعده بن صدقه این روایات را نقل کرده و هم مسعده بن زیاد آنها را نقل کرده است. آقای سید محمد رضا سیستانی در درس رساله ما از جمله این قسمت را نقد کردند که مسعده بن صدقه صدها روایت دارد و مسعده بن زیاد نیز ده ها روایت دارد. مشترک بودن هفت روایت در این حجم زیاد، مثبت چیزی نیست.

اصل این اشکال ناشی از تقریر بد بنده و توضیح ندادن استدلال بود. اگر استدلال درست تقریب می شد معلوم می شد که اشکال ایشان ارتباطی به استدلال ما ندارد. نکته اصلی استدلال این بود که تمام این هفت روایت یا حداقل شش مورد از آنها، روایت هایی با مضمون های خاص است که تنها مسعده بن صدقه و مسعده بن زیاد آنها را نقل کرده اند. حجم زیاد این روایات، روایاتی است که راویان آنها منحصر در مسعده بن زیاد و مسعده بن صدقه است. پیداست که ارتباط خاصی بین این مضامین و مسعده نام ها نیست و خود همین قرینه اتحاد این دو عنوان است. این استدلال ارتباطی به تعداد روایات مسعده بن صدقه و مسعده به زیاد ندارد. بحث این است که این متن روایی، راوی دیگری غیر از مسعده بن زیاد و مسعده بن صدقه ندارد.

آقای سید محمد رضا سیستانی نقض هایی را بیان کرده است که بنده در بازنویسی رساله به آنها پرداختم. یکی از این نقض ها این است که برخی از روات دیگر، روایات مشترک دارند. یکی از نکات پاسخ این است که بین روایاتی که ایشان به عنوان نقض آورده و روایاتی که ما به آن استدلال کردیم، تفاوت وجود دارد. روایات هایی که ایشان به عنوان نقض آورده، روایات معروفی است که مضمون های مشهوری دارند و طبیعی است که چند راوی این مضمون ها را نقل کردند. بر خلاف روایاتی که مسعده بن صدقه و مسعده بن زیاد آن را نقل کردند که مضمون غریبی دارند که روات آنها منحصر در مسعده بن زیاد و مسعده بن صدقه است. تصور می شود این قرینه، قرینه محکمی بر اتحاد این دو عنوان است.

## نکته روشی چهارم: اشتراک در اساتید کم راوی یا روات کم استاد

شبیه این روش را در بحث علی بن اسماعیل و علی بن السندی پیاده می کنیم.

### تطبیق روش در علی بن اسماعیل و علی بن السندی

مرحوم آقای خویی پنج شیخ را به عنوان شیخ مشترک ذکر کردند و ما یک شیخ یعنی احمد بن النضر را اضافه کردیم. پس در مجموع 6 شیخ مشترک دارند. باید دید هر یک از مشایخ چند راوی دارند؟ اگر از مشایخی باشند که کم راوی هستند و راویان آنها منحصر در علی بن اسماعیل و علی بن السندی باشند، در این فرض اثبات اتحاد علی بن اسماعیل و علی بن السندی محکم تر می شود. این روش از روش قبل مرحوم آقای خویی بهتر است. از بین این شش راوی، صفوان و حماد بن عیسی و عثمان بن عیسی پرراوی است و علی القاعده محمد بن اسماعیل بن بزیع نیز پرراوی است. اما محمد بن عمرو بن سعید، هفت راوی دارد و احمد بن النضر هشت راوی دارد. احتمال اینکه در بین هفت راوی، نام دو نفر از آنها علیّ باشد و با فرض احتمال اتحاد بین آنها، متحد نباشند، احتمال ضعیفی است.

درباره راویان نیز می توان شبیه این مطلب را به کار برد که آیا راویان مشترک بین این دو، راویان پراستاد هستند یا راویان کم استاد هستند؟ البته تمام راویان مشترک علی بن اسماعیل و علی بن السندی، پراستاد هستند. راویان مشترک این دو عنوان، صفار و محمد بن احمد بن یحیی هستند که هر دو مشایخ بسیار زیادی دارند. راویان اختصاصی علی بن اسماعیل، سعد بن عبد الله و محمد بن یحیی العطار و عبد الله بن جعفر الحمیری هستند که آنها نیز مشایخ بسیار زیادی دارند. راوی اختصاص علی بن السندی، محمد بن علی بن محبوب است که او نیز مشایخ بسیاری زیادی دارد. پس به دلیل جواب ندادن این روش، در راویان ورود نکردیم.

### تطبیق روش در محمد بن اسماعیل و محمد بن السندی

اینجا به همان نقطه قبلی بر می گردیم که خیلی از مواقع برای تشخیص دو راوی، مناسب است عناوین مرتبط دیگر را نیز ملاحظه کرد. این عناوین محمد بن اسماعیل و محمد بن السندی است. این روش جدید در محمد بن اسماعیل و محمد بن السندی بسیار خوب جواب می دهد. این دو عنوان یک راوی مشترک دارند و آن محمد بن احمد بن هشام است. محمد بن احمد بن هشام تنها یک شیخ دارد و آن شیخ یک جا با عنوان محمد بن اسماعیل است و یک جا با اسم محمد بن السندی است. این مطلب احتمال وحدت این دو عنوان را تقویت می کند به این تقریب که احتمال اینکه محمد بن احمد بن هشام که کم استاد است، دو استاد داشته باشد که اسم آنها محمد باشد و زمینه اتحاد آنها فراهم باشد، بسیار بعید است.

اگر آقای خویی قبل از بحث علی بن اسماعیل و علی بن السندی، بحث محمد بن اسماعیل و محمد بن السندی را دنبال می کرد، خیلی راحت تر به اتحاد این دو عنوان می رسیدند.

در بحث علی بن اسماعیل و علی بن السندی، سه جفت عنوان وجود دارد که دنبال کردن این سه جفت عنوان با هم، بحث را راحت تر می کند. یکی سعد بن اسماعیل و سعد بن السندی است. دیگری محمد بن اسماعیل و محمد بن السندی و دیگری علی بن اسماعیل و علی بن السندی است. این که دقیقا سه عنوان داشته باشیم که درباره هر سه عنوان، عنوان مشابه دیگری وجود داشته باشد که در یک طبقه هستند و می توانند با هم متحد باشند، بسیار مستبعد است مگر آنکه بین آنها ارتباط باشد. به نظر می رسد بین اینها ارتباط وجود دارد و سعد بن اسماعیل بن عیسی اشعری و محمد بن اسماعیل بن عیسی اشعری و علی بن اسماعیل بن عیسی اشعری با هم برادر هستند. ظاهرا ترتیب سنّ آنها نیز به این صورت است که سعد بزرگترین برادر است و علی فرزند دوم است و محمد برادر کوچک تر است. وقتی بحث این سه عنوان با یکدیگر دنبال شود، اتحاد این عناوین راحت تر اثبات می شود. به این تقریب که اینکه دقیقا سه برادر وجود داشته باشند که هر کدام از آنها مشابه و همزادی داشته باشند که اسم پدر آنها «سندی» باشد، بسیار بعید است. به خصوص آنکه «سندی» اسم شایعی نیست و اسم خاصی است. شاید در کل راویان سه یا چهار نفر بیشتر «سندی» نام وجود نداشته باشد. مانند «سندی بن محمد البزاز» و «الحسن بن السندی» پس بدون تردید علی بن اسماعیل و علی بن السندی یک نفر هستند و وحدت اینها محلّ تردید نیست.

سوال: آیا این قرائن به ضمیمه هم موجب اثبات وحدت است یا هر یک به تنهایی توانایی اثبات وحدت را دارند؟

پاسخ: در خیلی از مواقع با پیشرفت بحث، محقق به نتیجه می رسد. خداوند مرحوم آقای مطهری را رحمت کند. در شرح حال زندگانی ایشان در کتاب پرتویی از خورشید و به نظرم در مصاحبه با برادر ایشان[[2]](#footnote-2) خواندم: دانشگاه تهران ثبت نام می کرد و من ثبت نام کردم و به زور اخوی را برای ثبت نام برای تدریس در دانشگاه راضی کردم. من در رشته منقول ثبت نام کردم و اخوی در رشته معقول ثبت نام کرد. ایشان برای تدریس در دانشگاه باید امتحانی می دادند. مرحوم آقای راشد با ایشان آشنایی داشت و در جلسه امتحان به اساتید دیگر گفت: رسم ما در امتحان این است که اختیار موضوع را به مخاطب واگذار می کنیم و از هر کجا مایل باشد، از آنجا شروع کند. من می خواهم درباره آقای منتظری سبک دیگری رفتار کنم و کتاب را باز می کنیم و از هر کجا آمد از آنجا امتحان می گیریم. شرح منظومه را باز کردند و یک مبحث آمد. آقای مطهری به نحوی که گویا همین امروز درس آن را گفته، با تسلّط تاریخچه مسأله را شروع کرد و اساتید دانشگاه حیرت زده شدند که چقدر مسلّط است. وسط بحث آقای راشد گفت: یک لحظه توقف بفرمایید. اجازه بدهید نمره را بدهم و بعدا از ادامه صحبت شما استفاده می کنیم و یک نمره بیست به ایشان داد. برخی از مواقع، وسط بحث به نتیجه می رسیم ولی بحث را ادامه می دهیم چون ادامه دادن بحث سودمند است. برادر آقای مطهری نوشته است که ایشان در این موضوع، یک ساعت و نیم صحبت کرد و اساتید از تسلّط ایشان متحیّر مانده بودند.

# مراد از فاطمیّ در زمان امام صادق علیه السلام

به تناسب این ایام که ایام شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها است، بحثی را مطرح می کنیم.

در برخی از روایات و متون تاریخی، با تعبیری به نام «فاطمی» مواجه هستیم. در روایتی در رجال کشی و اختصاص منسوب به شیخ مفید وارد شده است:

شهد أبو كريبة الأزدي و محمد بن مسلم الثقفي عند شريك بشهادة و هو قاض فنظر في وجوههما مليا ثم قال جعفريان فاطميان فبكيا فقال لهما ما يبكيكما؟ قالا له نسبتنا إلى أقوام لا يرضون بأمثالنا أن يكونوا من إخوانهم لما يرون من سخف ورعنا و نسبتنا إلى رجل لا يرضى بأمثالنا أن يكونوا من شيعته فإن تفضل و قبلنا فله المن علينا و الفضل فتبسم شريك ثم قال إذا كانت الرجال فلتكن أمثالكم يا وليد أجزهما هذه المرة قال فحججنا فخبرنا أبا عبد الله (عليه السلام) بالقصة فقال ما لشريك شركه الله يوم القيامة بشراكين من نار[[3]](#footnote-3)

شریک قاضی نگاه سیری به محمد بن مسلم و ابوکریبه کرد و گفت: «جعفریان فاطمیان» گویا از این جرم بالاتر نیست که دو نفر هم جعفری و هم فاطمی باشند و انتظار نیز داشته باشند که شهادت آنها مقبول واقع شود. محمد بن مسلم و ابوکریبه شروع به گریستن کردند. شریک می گوید: چرا گریه می کنید؟ می گویند: شما ما را به کسانی نسبت دادی که راضی نمی شود ما از شیعیان او باشیم به خاطر تقوای کمی که داریم. «نسبتنا إلى أقوام لا يرضون بأمثالنا أن يكونوا من إخوانهم لما يرون من سخف ورعنا» گروهی که حاضر نیستند که ما را در مسیر خودشان بپذیرند زیرا باید آدم باورع باشیم و ما اینگونه نیستیم و ما را به آقایی نسبت دادی که راضی نمی شود شیعه او باشیم اگر این آقا ما را به عنوان شیعه خود بپذیرد، او بر ما منت گذاشته است. شریک گفت: اگر مرد باشند، اینها هستند. سپس به مباشر و زیردستش گفت: این دفعه شهادت آنها مقبول است.

اینها دین را بازیچه می دانستند و چون از برخورد آنها خوشش آمده، گفته: این دفعه قبول. اگر اینها آدم های بدی هستند، این دفعه و دفعه دیگر ندارد و اگر آدم های خوبی هستند، همیشه باید شهادت آنها مقبول باشد.[[4]](#footnote-4) برخی تصوّر می کنند که دین دست ما آخوند ها بازیچه است و هر جوری بخواهیم آن را تغییر می دهیم. اما دین امانت در دست ماست و اختیار نداریم که آن را تغییر دهیم. احیانا برخی از برخوردهایی که برخی از روحانیت داشته، به این موضوع دامن زده است. با اخوی حاج آقا محمد در منا برای سنگ زدن رفته بودیم. یکی از آقایان معروف که مرحوم شد و آدم درست و خوبی بود و بنده به ایشان ارادت داشتم و دارم، برای سنگ زدن آمده بود و چند نفر نیز کمک ایشان بودند. هر چند سنگ زدن سختی خاصی نداشت اما به ما رو کرد و گفت: به آقا بگویید چقدر سختی؟ فکری برای اینجا بکنند. ما این مطلب را به آیت الله والد نقل کردیم. ایشان بسیار ناراحت شدند و گفتند: مگر دین خدا دست ماست و وظیفه داریم که هر گونه دوست داریم دین را درست کنیم. این نوع تفکر گاهی باعث شده که برخی تصور کنند دین خدا دست ماست.

شریک گفت: این دفعه شهادت آنها را قبول کنید. زمانی که این مطلب را به امام صادق علیه السلام عرض کردند، حضرت علیه السلام ناراحت شدند و فرمودند: خداوند با دو بند کفش از آتش او را در آتش ببندد.

نکته ای که به صورت اقتراحی بیان می شود این است که در اینجا درباره «جعفریان» می گوید: «نسبتنا الی رجل» که مراد از آن امام صادق علیه السلام است. اما درباره فاطمیان می گوید: «نسبتنا الی اقوام» از این عبارت استفاده می شود که گروهی به نام فاطمی وجود داشتند که شعار آنها ورع تام بوده است و کسانی را با خودشان می پذیرفتند که ورع محکم داشته باشند و سخف ورع نداشته باشند. مراد از این گروه چه گروهی هستند و چه ویژگی هایی داشتند؟

البته در برخی از روایات وارد شده که در روز قیامت خطاب می شود: «این الفاطمیون» این خطاب به معنای خطاب به محبّین حضرت زهرا سلام الله علیها است و به معنای یک گروه خاص نیست. پس «این الفاطمیون» مراد بحث نیست زیرا نشانگر آن نیست که گروه و قوم خاصی هستند و مراد از آن کسانی است که به حضرت زهرا سلام الله علیها عشق دارند. اما «فاطمیّ» به عنوان یک گروه را باید بررسی کرد چه کسانی هستند و چه ویژگی هایی داشتند؟ بنده چندین احتمال به ذهنم خطور کرده است. دوستان مطالعه کنند و شاید نزدیک ولایت حضرت زهرا سلام الله علیها درباره «فاطمیان» و این روایت بیشتر صحبت می کنیم. در جلسه ای این سوال را طرح کردم و احتمال خودم را مطرح کردم و برخی از آقایان احتمال دیگری را مطرح کردند. باید دید مراد از «فاطمیّ» چه گروه متمایز مذهبی بوده است؟ شناخت گروه ها و جریانات مذهبی خاصی که در یک دوره وجود داشتند، بسیار مهم است.

1. [مقدمه ابن الصلاح؛ ج 1، ص: 589](http://lib.efatwa.ir/45792/1/589/%22%D8%AA%D8%BA%DB%8C%DB%8C%D8%B1_%D8%A7%D9%84%D8%B9%D8%A7%D9%85%D9%87_%D9%84%D9%84%D8%A7%D8%B3%D8%A7%D9%85%DB%8C%22) [↑](#footnote-ref-1)
2. به تناسب این مصاحبه خاطره ای را از آقای داماد نقل کنم. ایشان می گوید: این برادر، آقای مطهری را برای طلبگی به قم می آوردند اما شرایط به نحوی می شود که از قم می رود. برادر آقای مطهری می گوید: من مریض بودم و زیر کرسی خوابیده بودم و مرحوم آقای داماد می آمد و به آقای منتظری و آقای مطهری درس می گفت. من گوش دادم که آقای داماد 216 بار «الا و لا بد» در یک ساعت درس به کار برد. به اخوی گفتم و اخوی به آقای داماد گفته بود و آقای داماد در جلسه بعد، یکبار نیز «الا و لا بدّ» را تکرار نکرد. [↑](#footnote-ref-2)
3. [اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج1، ص162.](http://lib.eshia.ir/14015/1/162/) [↑](#footnote-ref-3)
4. به تناسب ذکر این خاطره مفید است: شاید چهل سال قبل، با دایی و پدرخانممان که آن موقع پدر خانم ما نبودند، در حرم امام رضا علیه السلام بودیم. خانمی آمد و مسأله شرعی پرسید. گفت: شوهر من بیست سال قبل از دنیا رفت و یک دختر داشتم که او را به دندان کشیدم و بزرگ کردم. خواستگاری برای دخترم آمد. من گفتم چرا دخترم را به عقد این خواستگار در بیاورم و خودم را به ازدواج او در آوردم و مباشرت نیز بین ما واقع شد. سوال می کرد: آیا این خواستگار می تواند با دخترم ازدواج کند؟ در پاسخ گفتند: این دختر، بچه زنی است که مدخول بها است و ربیبه محسوب می شود و این مرد نمی تواند با او ازدواج کرد. این زن گفت: درستش کنید. بعد از این قضیه و خارج از حرم، دایی ما گفت: کیفش را این زن کرده ما باید آن را درست کنیم. [↑](#footnote-ref-4)